

شهيد مصطفيٰ سراجي



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

فتح الله	نام پدر
۱۳۴۲/۰۱/۰۲	تاریخ تولد
بوشهر - گناوه	محل تولد
۱۳۶۱/۰۱/۰۲	تاریخ شهادت
شوش	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
دانش آموز	شغل
دیپلم	تحصیلات
گناوه	مدفن

زندگینامه

شهید مصطفی سراجی در سال ۱۳۴۲ در قریه ای بنام چهاربیشه از روستاهای نزدیک گچساران متولد شد. در دو سالگی به همراه خانواده به شهر گناوه مهاجرت نمود. در شش سالگی قدم به مدرسه گذاشت بعد از اتمام دوره ابتدائی و راهنمایی وارد دبیرستان شد. از سال ۵۱ تا ۵۷ که امام در تبعید بودند او سفرهای بسیاری به قم کرد و آنجا اعلامیه های امام و کتابهای دیگر را که بر علیه رژیم غاصب پهلوی بود از قم به گناوه می آورد و در بین دوستان تقسیم می کرد و همیشه دعا می کرد که هر چه زودتر رژیم کثیف پهلوی سرنگون شود. در سال ۵۷ که مبارزات انقلاب اسلامی شدت پیدا کرد و تظاهرات به اوج خود رسید شهید قصد داشت که به تهران برود و در موقع ورود امام آنجا باشد و چند روز قبل از ورود امام راهی قم شد و یک روز قبل از ورود امام وارد تهران شد و چون فهمید که امام به بهشت زهرا میرود شب را با وجود هوای سرد تا صبح در بهشت زهرا بسر برد تا امام را زیارت کند و میگفت که بهترین روز زندگیم بود که امام وارد بهشت زهرا شد و او را از نزدیک دیدم او عاشق امام بودم بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل کمیته ها او در گناوه تا موقع تشکیل سپاه شب و روز تفنگ بر دوش به حراست از شهر مشغول بود و گاهی اوقات در شبانه روز یک الی دو ساعت استراحت داشت آرزو داشت که بتواند یک طلبه خوبی بشود.

در سال ۵۸ در یکی از حوزه های علمیه قم در مدرسه خانی روبروی حرم بیش از سه ماه مشغول درس طلبگی شد در همین ایام سخت مریض شد و چون ناراحتی قلبی داشت نتوانست ادامه دهد همیشه به مسجد جمکران میرفت تا امام زمان را زیارت کند و در یک شب جمعه که برای زیارت به آنجا میروید ناگهان متوجه میشوید که سیدی نورانی به طرفش می آید وقتی نزدیک می شود مصطفی را صدا میزند و دست دور گردن او می اندازد و می گوید: که مصطفی جان! تو خوب مرا شناختی و ناراحت نباش مصطفی می گوید: من از تعجب نمی دانستم چه بگویم او را نمی شناختم و نه قبلا او را دیده بودم بعد از چند دقیقه به طرف برادرش می رود و جریان را می گوید و هر دو دوان دوان می آیند ولی کسی را پیدا نمیکنند. از خصوصیات بارزی که داشت این بود که هیچ چیزی را بدون دلیل و کورکورانه قبول نمیکرد و هر مسئله ای که پیش می آمد کاملاً تحقیق میکرد بعد از مدتی که گذشت جنگ تحمیلی را صدام نوکر امریکا بر ما متحمل نمود. در تاریخ ۶۰/۸/۸ به جبهه بستان اعزام شد و در فتح بستان شرکت کرد و بعد از اتمام عملیات به گناوه برگشت و بعد از مدتی که دوباره از طرف سپاه اعلام کردند که هر کس قبلاً به جبهه رفته به آنها احتیاج است او با شور و شوق فراوانی برای دفاع از اسلام و خاک عزیزمان ایران که بواسطه بعثیان غاصب غصب شده بود روانه جبهه جنگ علیه کفار غاصب شد و در حمله فتح المبین شرکت نمود.

اخلاق مصطفی چه در خانواده و چه با دوستان طوری بود که هیچ وقت نمی خواستند از او جدا شوند بخصوص قبل از حمله، او طوری شده بود که ما را به تعجب و امید داشت و ما حس می کردیم که در خانواده با یک فرشته زندگی میکنیم

او در زندگی از کودکی تا موقع شهادتش رنجها و زحمتهای کشید کارهایی که بدستش میدادند برای مستضعفین مجانی انجام می داد مخارج خود را با زحمت خود بدست میآورد و همیشه خدا را شکر میکرد همیشه می گفت: در کارهایتان خدا را فراموش نکنید و او را ناظر بر اعمالتان بدانید همیشه دعای فرج امام زمان و دعا برای رهبر انقلاب می خواند برای رزمندگان همیشه دعا می کرد تا سرانجام بار دیگر اعزام جبهه شد و این بار شوش سرزمین شهیدان گمنام میزبان او شد و با رمز یا زهرا نبرد سختی را با متجاوزین بعثی آغاز نمودند و در عملیات بزرگ فتح المبین در شب ۱۳۶۱/۱/۲ به خیل شهیدان اسلام پیوست.

روحش شاد یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

شرح زندگی شهید از زبان برادرش علی

برادر شهید مصطفی در سال ۱۳۴۲ شمسی در خانواده ای نسبتاً فقیر و مذهبی در قریه چهاربیشه از توابع

شهرستان میشان فارس چشم به جهان گشود .

در اثر فقر شدید از آنجا به بندر گناوه آمدم و او که بچه ای تیز هوش و خوش ذوق و با استعداد بود ، کلاسهای اول ابتدائی تا سوم نظری را در این شهر با موفقیت کامل پشت سر گذاشت . و اولیا مدرسۀ از او راضی و خرسند بودند .

از نظر خصوصیات اخلاقی ، او بچه ای خوش خلق و خوش برخورد و حلیم و بردبار و با حوصله و پشت کار و مقاومی بود و هر کس که به نحوی با او در تماس بوده از او بجز خوبی و خوشرویی و خوش رفتاری چیزی ندیده و چون در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بود لذا تعصب مذهبی شدیدی هم داشت و به روحانیت متعهد و مبارز عشق می ورزید و لذا خیلی دوست داشت که طلبه شود

و به همین خاطر در تابستان سال ۱۳۵۲ به قم آمد و در مدرسۀ آیه الله گلپایگانی به فراگیری دروس طلبگی پرداخت و در خلال درسی روایاتی هم از اهل بیت عصمت و طهارت را از بر می نمود و دوستانی که به او درس می گفتند از استعداد و حافظه او تمجید می نمودند .

در آغاز سال تحصیلی دوباره به گناوه مراجعه و به ادامه تحصیل پرداخت و هر تابستان برای کسب معارف اسلامی به قم می آمد .

وقتی که این حقیر در ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۴ در فیضیه بوسیله دژ خیمان شاه دستگیر و زندانی شدم او مرتب ماهی یک بار از گناوه به تهران به ملاقاتم می آمد و از نزدیک ظلم و ستم شاهنشاهی را لمس می نمود

و از همان روزها مبارزات او بر علیه رژیم سر سپرده پهلوی شروع شد و هر وقت که به ملاقاتم می آمد خبر های روز ، و بیرون از زندان را بشکل خاصی به من می رساند و کتابهایی را که صلاح می دانستم به او معرفی می نمودم او با اشتیاق تمام آن کتابها را مطالعه و در دیدار بعدی خلاصه اش را برایم تعریف می کرد .

هر قدر که ذهنش بازتر می شد و مطالعاتش وسعت پیدا می کرد علاقه اش به اسلام عزیز بیشتر می شد و در انقلاب نیز فعالانه در تظاهرات و مبارزات علیه رژیم فاسد پهلوی شرکت می نمود .

و در کمیته انقلاب اسلامی برای حفاظت از شهر و مبارزه با قاچاقچیان حرفه ای خدمت می کرد و شبها ، یا به خانه نمی آمد و یا اگر هم می آمد دیر وقت با تنی خسته و کوفته آمده و با کمی استراحت باز بر سر کار خود باز می گشت .

و در اثر کم خوابی و خستگی مفرط مدتی هم مریض شد که او را برای معالجه به تهران بردم .

او در طول انقلاب هیچ وقت در کشمکش های سیاسی گروهکها داخل نشد بلکه با دقت کامل از کنار همه می گذشت . و بارها به قم آمده و از نزدیک راه و روش سیاست بازان دروغین را تماشا می کرد ،

حتی زمانیکه بیشتر مردم به بنی صدر رای دادند او به کاندیدای حوزه علمیه رای داد و می گفت بنی صدر لیاقت پست ریاست جمهوری را ندارد چرا که مردی متکبر و سازشکار است .

و موقعی که جنگ تحمیلی از طرف عراق نوکر سر سپرده آمریکا علیه ایران انقلابی و اسلامی شروع شد او داوطلبانه در عملیات آزاد سازی بستان شرکت کرد و بعد از عملیات به قم آمد ، در حالیکه همه فکر و ذکرش اسلام و شهادت و انقلاب اسلامی بود .

اعمال عبادی خود را در اول وقت شرعی انجام می داد و برای امام زمان و رزمندگان و امام امت دعا می کرد . و هر چهار شنبه به مسجد جمکران می رفت و آنجا با معشوق خود راز و نیاز می نمود

و همیشه به ما توصیه می کرد که امام و رزمندگان اسلام را از دعای خیر فراموش نکنید . او همیشه از شهادت حرف می زد ، به من می گفت علی من عاشق شهادتم می خواهم بروم و شهید بشوم چرا که این دنیا برایم زندان است . خیلی دلم از این دنیا تنگ و گرفته شده است .

و در پی اعلامیه سپاه پاسداران بمنظور شرکت در جبهه ها او فوراً از قم به گناوه رفت و از آنجا به شیراز و از شیراز به جبهه های جنگ حق علیه باطل شرکت نمود

و در عملیات فتح المبین در دوم فروردین سال شصت و یک با عده ای از یاران با وفا و با تقوایش در جبهه شوش هنگامیکه برای حمله به بعثی های کافر به سنگرهای آنها نزدیک می شدند در اثر منفجر شدن مین منور ، عراقی ها

از آمدن آنان آگاه شده آنها را به رگبار بسته که همگی بجز چند نفری بقیه به فیض شهادت نائل شدند .

پیکر مطهر این عزیزان بمدت سه شبانه روز در زیر گرمای سوزان و شدید خوزستان بر روی زمین افتاده بود .

و بعد از پاکسازی آن حوالی از لوث وجود بعثی های کافر یکی از دوستان بسیار صمیمی او بنام حسین رستمی برای

آگاهی از حال دوستان به محلی که مصطفی و یاران او رفته بودند می رود
و بعد از کمی جستجو و تفحص پیکر پاک مصطفی و یاران قهرمانش را که مانند گلهای بهاری بر روی زمین پر پر
شده بودند می بیند و بعد از تأثر شدید همگی را شناسائی کرده و پیکر مصطفی را به کمک یک رزمنده دیگر چند
کیلومتر بر دوش می گیرد و به آمبولانس تحویل می دهد .
و بدین وسیله بهار عمر این قربانی فی سبیل الله به پایان می رسد .
دروود فراوان بر روان شهیدان به خون خفته اسلام ، و سلام بر رهبر کبیر و بت شکن دوران ، خمینی بزرگ .
روحش شاد و راهش که همان راه اسلام و امام است پر رهرو باد.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

«يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»

با درود فراوان به پیامبر اسلام محمد (ص) و فرزند برحقش امام کبیر، خمینی بزرگ و با سلام بی پایان به سالار شهیدان کربلا و کربلاهای خونین ایران، سید الشهداء □

و به یاد حماسه های والامقام آنها که با خون سرخ خویش درخت اسلام عزیز را آبیاری کردند و با خدمت‌های شایان خود به اسلام عزیز، نام خویش را تا ابد جاویدان ساختند و لذت و شیرینی زندگی را در رسیدن به لقا □ الله می دیدند و جز برای خدمت به اسلام و مسلمین هدفی نداشتند

و همانا آنان تا ابد سعادت‌مند شدند و هرگز نمردند. آنها به اهداف عالی‌ه انسانی اسلامی خود رسیدند و این بار را بر دوش عاشقان به الله نهادند، باشد که ما بتوانیم رسالت الهی اسلامی آن بزرگان را با تمام نیرویی که در جسم حقیرمان اندوخته حفظ و تا آنجایی که آن بزرگان خواهانش بودند برسانیم.

آرزوی که آن فریاد خداگونه را امام حسین (هل من ناصر ینصرنی) سر می داد گویی که امروز آن صدا تازه و تازه تر شده و امام ما را به یاری می طلبد و اینک امت شهید پرور ایران با صمیمانه‌ترین احساسات به این فریاد لبیک می گویند

و گروه، گروه روانه کربلای های خونین ایران می شوند و با دشمن قسم خورده اسلام و مسلمین با تمام قوا نبرد می کنند و حماسه‌ها می آفرینند

و فرموده امام حسین(ج) هیئات من الذله را سر می دهند و با روحیه ای قوی و قلبی که سر شار از نور ایمان به خدا و اسلام و مسلمین می باشد با متجاوزان بعثی این نوکران خود فروخته می جنگند، می جنگند تا به عالم ثابت کنند که اسلام عزیز و انقلاب اسلامی ایران شکست پذیر نیست.

«يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيله»

«ای مومنان تقوی پیشه کنید و وسیله ای به سوی او بیاورید»

آری رزمندگان اسلام همیشه در فکر خدا بوده و جز او به احدی فکر نمی کنند و راهی برای رسیدن به آرزوی دیرینه خود جز شهادت را پیدا نکرده اند، باشد که این نعمت الهی نصیب ما هم بشود.

برادرانم! بدانید که این حاکمیت، حاکمیت الله است، در حفظ آن استوار و پر استقامت بوده و گوش به فرمایشات رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی امام خمینی بزرگ بوده و مو به مو فرمایشات و دستورهای معظم له را با تمام قدرت و با تمام وجود عمل نمایید.

مردم! بفرموده آیه شریفه فوق همیشه در فکر خدا باشید و آنی از یادش غفلت نورزید که سعادت دنیوی و معنوی در همین است.

برادرانم! بدانید هر جور زندگی که می خواهید، خواهید کرد چه انحراف و چه صحیح ولی حقیر می پرسم آخر چه می خواهید بشوید؟ و آیا مرگ را در پیش نداریم؟ بله، پس برادرانم! به اسلام و مسلمین و انقلاب اسلامی ایران و رهبری خمینی کبیر وفادار باشید.

مردم! به خدا قسم بدانید که پیامبر اسلام بر ما حکومت می کند، علی (ع) بر ما حکومت می کند و □ قدر امام فرزند فاطمه زهرا را بدانید، قدر این جمهوری اسلامی را بدانید و بر خود بیایید که در این عصر با این خصوصیات والا زندگی می کنید.

مردم! اگر ما مسلمانیم چنانچه پروردگار عالم فرموده به هر نحو باشد آزمایش خواهیم شد، باشد که فردی صالح و با فضیلت برای خدمت به اسلام و مسلمین باشیم و از آزمایشات الهی غافل نشویم.

چند سوال:

مردم مسلمان! آیا به خود اجازه می دهید که دشمن قسم خورده به خاک اسلامی ما تجاوز کند و ما بدون عکس العمل را کد بمانیم؟ آیا به خود اجازه می دهید که دشمن به اسلام عزیز و مسلمین تجاوز کند و ما بدون حرکت را کد بمانیم. پس مسئولیت کجا رفت؟ و □

به خدا قسم روز، روز امتحان است، مردم آگاه باشید و بدانید که امتحان خواهیم شد. از خدا بخواهیم که امام

خمینی و انقلاب اسلامی ایران را تا انقلاب جهانگیر حضرت مهدی (ع) حفظ بفرماید .
پدر گرامی ! روزها و سالها برای من زحمت کشیدی و با قدرت پروردگار بزرگم کردی ، اگر ناراحتی از حقیر
دیده‌اید و دلگیر شدید آرزو دارم حقیر را به خوبی خودتان ببخشید و حلالم کنید ، اگر شهید شدم در تشییع
جنازه‌ام حاضر شوید . و بعد از آن مبادا گریه کنید و فقط برای امام و اسلام دعا و تبلیغ کنید .
پدرم ! جنازه‌ام را کفن می‌کنی و بر آن نماز می‌خوانی و به مادرم دل‌داری میدهی .
مادر گرامی ! اگر شهید شدم گریه نکن و افتخار کن که فرزندی داشته‌ای که مسئولیت را قبول کرده و در این راه
شهید شده .
مادرم ! برای برادر کوچکم و خواهرم سرپرست خوبی باش و اگر ناراحتی از حقیر دیده‌ای بخوبی خودتان مرا
ببخش و حلالم کن .
برادرانم و خواهرانم و عموهایم ؛ آرزو مندم اگر ناراحتی از من دیده‌اید حقیر را ببخشیده و حلالم نمایید . همیشه
به یاد خدا باشید و برای امام و اسلام و مسلمین و پیروزی حق بر باطل دعا کنید .
والسلام

خاطرات

نامه های شهید

۱. نامه‌ای از شهید به پدرش سه روز قبل از شهادت :

پدر گرامی و مهربانم سلام عرض می‌کنم

توفیق خدمت به اسلام و مسلمین را برای شما از پروردگار متعال خواستارم و آرزومندم شاد و سرحال و تندرست بوده و ان شاء الله تعالی آنی از یاد خداوند بزرگ غافل نشوید و بعد از عبادات روزانه و شبانه‌یتان برای فرج

حضرت مهدی (عج) و برای رهبر عزیز و رزمندگان اسلام دعا کنید

و برای این بنده حقیر و فقیر و نادم دعا کنید ، دعا کنید که پروردگار متعال از گناهان ما بگذرد و لااقل هر طوری که شده امام زمان را ببینید که من خیلی عاشق ایشان می‌باشم . پدرم جبهه حال و هوای خاصی می‌دهد برای ما هم دعا کنید .

پدرم ، مادرم را دلداری بده و روحیه بده و با اخلاق اسلامی انسانی خود ایشان را ارشاد فرما . پدرم برادرانم و خواهرانم را ارشاد اسلامی بفرما و به ایشان بگو که همیشه به یاد خدا باشند شبها با هم دعای توسل بخوانید و دعای کمیل یادتان نرود ما نیز التماس دعا داریم .

مادرم را خیلی خیلی سلام برسان - برادرانم رضای عزیزم حسین مهربانم را خیلی خیلی سلام برسان و به حسین بگو که اگر تندی از این حقیر دیده است بنده را ببخشد و خواهرم را خیلی خیلی سلام برسان و ضمناً پدر جان نامه‌هایتان به دستم رسید و زیارت نمودم و نامه خواهرم نیز به دستم رسید

و راستی پدر جان حقیر در مقابل شما و خانواده محترم خجل زده‌ام چرا که نتوانسته‌ام فرزندی باشم که خدا می‌خواهد . زیاد وقت شریفتان را نمی‌گیریم - حجت الله - نصرت الله احمدی - محمد غلامی - حیدرزاده - حسین رستمی و دیگر برادران همگی سلام می‌رسانند . والسلام التماس دعا داریم .

مصطفی سراجی ۱۳۶۰/۱۲/۲۸

نامه‌ای از شهید به برادرش رضا

بسمه تعالی

برادر عزیز و مهربانم رضا سراجی دامت توفیقاته

ضمن آرزوی تندرستی شماها امیدوارم همیشه اوقات تحت الطاف باری تعالی بوده باشید ما نیز بحمدالله سلامتی و ملالی و کسالتی نداریم بجز پیروزی هر چه زودتر اسلام بر کفر جهان و صدام و صدامیان این نوکران خود فروخته ابر قدرتها .

برادر جان امکان حتمی است که فردا یعنی ۶۰/۱۲/۱۲ به جبهه اعزام بشویم و ان شاءالله می‌رویم که جهاد با نفس و را به کمال اعلا برسانیم .

برادرم اگر چه حقیر همنشین خوبی برای حضرت عالی و پدر و مادر و برادرانم و خواهرانم و عموهایم نبودم از همین جا با شما خدا حافظی قلبی نموده و از صمیم قلب می‌خواهم که برایم دعا کنید و حلالم نمائید .

برادر عزیزم بنده بی سیم چی گروهان می‌باشم باشد که به لطف پروردگار متعال غالب و مؤید از این مسئولیت بزرگ به خوبی خوب بیرون آیم . تو سلام همگی را برسان

والسلام

مصطفی سراجی ۱۳۶۰/۱۲/۱۱



سامانہ جامع سرداران و دوحہ ششمیہ استان بوئسفر